

مجله

# دانشکده ادبیات

شماره دوم سال یازدهم

۱۳۴۲

(شماره مسلسل ۴۲)

۵۱

در

## شخصیت و منش

بقلم

دکتر علی اکبر سیاسی

استاد دانشکده ادبیات

آوا

از شخصیت و منش تعریف‌های مختلف شده و در این باب کتب و رسالات متعدّد انتشار یافته است. ما در اینجا ناچار باید به اختصار بپردازیم و نظر خود را به اجمال بیان کنیم. میدانیم که آدمی دارای دو جنبه است: بدنی و روانی. جنبه بدنی عبارتست از گوشت و پوست و اعضای مختلف بدن و چگونگی ساختمان آنها و عملی که هر کدام جداگانه و همگی جمعاً انجام میدهند و در نتیجه آدمی زنده است و در زمره سایر جانداران بشمار می‌آید. جنبه روانی عبارتست از استعداد های

۱- قسمت اول از مبحث «شخصیت و منش» از کتاب «روان‌شناسی جنالی» که بزودی در سلسله

انتشارات دانشگاه تهران طبع و نشر خواهد شد.

گوناگون و احساسات و افکار و عواطف و تمایلات و آمال و جز آن ... تفکیک این دو جنبه از یکدیگر و اثبات اینکه هر یک وجودی مستقل از دیگری دارد از نظر علمی کاری دشوار بلکه محال است. ازینرو بحث درباره این موضوع امروز بفلسفه اولی واگذار میشود.

شخصیت هر کس عبارتست از مجموع صفات و خصوصیات جنبه های دو گانه وجود او، یعنی صفات و خصوصیات بدنی و روانی او که بوجهی خاص با هم تألیف و ترکیب یافته اند. این شخصیت حقیقتی است واحد و غیر قابل تفکیک و تقسیم. پس همه افراد آدمی باشخصیت<sup>۱</sup> هستند و از این حیث بایکدیگر شباهت تام دارند؛ ولی در عین حال اختلافاتی هم - چه بدنی و چه روانی، چه مادرزاد و سورث و چه آموخته و مکتسب - آنها را از یکدیگر مشخص و ممتاز میسازد. این اختلافات بعدی است که حتی دونفر نمیتوان یافت که از هر حیث یکسان باشند.

**الف- اختلافات بدنی** آدمیان یا آشکار است و نمایان - مانند بلندی یا کوتاهی اندام، رنگ پوست بدن، چگونگی قیافه، و جز آن، یا نا آشکار است و پنهان. مراد از این قسمت چگونگی ساختمان اعضای داخلی بدن، مانند قلب و ریه و جهاز گوارش و جز آن است از یک سوی، و از سوی دیگر چگونگی عمل این اعضاء است: عمل جهاز تنفس و جهاز هاضمه و دستگاه گردش خون و عمل ترشح غدد آندوکرین که دارای ترشح داخلی هستند، و بطور کلی اعمال حیاتی و آنچه به لفظ متابولیسم یا سوز و ساز تعبیر میشود، در همه ما یکسان جریان ندارند. در یکی دستگاه گوارش قوی است، و در دیگری ضعیف است؛ یکی برای جذب غذا و از آن خود ساختن آن نیروی نسبتاً کمی بمصرف میرساند، دیگری نیروی بیشتری لازم

۱- هر چند که از نظر علمی همه افراد آدمی دارای شخصیت هستند، ولی باید دانست که در اصطلاح معمول به شخصیت معنی محدودتری داده می شود و از این لفظ صفات برجسته مقبول اخلاقی - مانند ثبات و بردباری، عزت نفس، آزاده قوی، شجاعت و شهامت ... را مراد میکنند و وقتی میگویند «فلانی شخصیت دارد»، یا «آدم باشخصیتی است» توجه به همان صفت باصفاست که در او دارند.

دارد. همچنین است چگونگی واکنشهای عصبی و نزدیکی و دوری آستانه تحریک پذیری که در اشخاص متفاوت است. جریان خون و فشار آن نیز در همه یکسان نیست. ترشح هورمون ها که در تنظیم اعمال بدنی و روانی اهمیت فراوان دارند نیز، در یکی بحد طبیعی است، و در دیگری ممکن است کم و زیاد باشد. همچنین است برای سایر اعمال بدنی و حیاتی.

پس همچنانکه هر یک از ما از حیث ظاهر بدن وضع و صورت خاصی داریم که ما را از دیگران متمایز میسازد، از نظر داخل بدن، یعنی ساختمان اعضای درونی و اعمال حیاتی و متابولیسم نیز، با دیگران فرق داریم.

ب- اما برای درک اختلافاتی که آدمیان از حیث جنبه روانی با یکدیگر دارند باید مقدمهٔ پیاد آورد که مراد از این جنبه احساسات و افکار و عواطف، یعنی امور معنوی و مجردی هستند که بعضی از حکماء آنها را آثار نفس یا روح میدانند و برخی دیگر مجموع آنها را نفس یا روح میخوانند. ما با حواس ظاهره خود از عالم خارج اطلاعاتی بدست می آوریم و ذهن ما این مشهودات حسی را با هم ترکیب میکند و از آنها افکار و معانی میسازد، و از تألیف و ترکیب این افکار و معانی هم اصول و قواعد و نظریه های علمی بوجود می آیند. همراه با این ادراکات ما را حالاتی از لذت و الم و عواطف گوناگون از مهر و کین و غم و شادی و ترس و خشم و جز آن دست میدهد. گذشته از این ما دارای تمایلات غریزی هستیم از حب ذات و عزت نفس گرفته تا محبت و عشق و شهوت و نودوستی و حسن اخلاقی و حس دینی و جز آن... این صفات و خصائل که بر روی هم جنبه روانی شخصیت را تشکیل میدهند، در همه افراد یکسان نیستند، چنانکه خصوصیات بدنی هم نمیتوانند در همه یکسان باشند. عبارت دیگر چگونگی ترکیب عناصر و عوامل (چه بدنی و چه روانی، چه سورت و چه مکتسب) سازنده شخصیت، و شدت وضعف پاره ای از آنها نسبت پاره ای دیگر در هر یک از آدمیان وی را از دیگر هموعان مشخص و ممتاز میکند.

و دارای رفتاری نسبتاً ثابت و یکسان میسازد و بهمین وجه مشخص به هموعان معرفی مینماید، تا جایی که درباره او میتوان به پیش بینی پرداخت و حکم کرد باینکه در برخورد با فلان پیش آمد و اوضاع و احوال معین و آتشش اوچه خواهد بود، یعنی چه سلوک و رفتاری خواهد داشت: **شخصیت** را ما باین اعتبار، یعنی باعتبار خصوصیتی که در هر فردی پیدا میکند و او را از دیگران ممتاز میسازد، منش میخوانیم<sup>۲</sup>.

۱- این اختلاف منشهاست که سبب میشود افراد مردم در برابر محرکی واحد و اکنشهای مختلف از خود نشان دهند. چنانکه مثلاً تصور کسب قدرت و ثروت یکی را بکار و کوشش و امیدارد، دیگری را بماجراجویی و دزدی و دغلی میکشاند و دیگری را بی اعتنا و خون سرد میگذارد؛ و در رو کردن بدبختی و مصیبت، یکی شکیبائی پیش میگیرد، دیگری آه و ناله سر میدهد و بروزگار بد میگوید، دیگری بجنب و جوش می افتد و میکوشد تا خود را از آن ورطه رهائی بخشد؛ و در برابر سخنانی اهانت آمیز یکی ملایمت و بردباری نشان میدهد، دیگری برآشفته میشود و با همان خشونت پاسخ میگوید، و دیگری بسوی اهانت کننده حمله ور میشود و با وضرباتی وارد میسازد که شاید منجر به ناقص شدن یکی از اعضای بدن او یا حتی مرگ او گردند، و بر همین قیاس...

۲- Caractère به لغت فرانسوی و Character به انگلیسی. ما سی و پنج سال پیش از این، پس از تأمل و تحقیق بسیار، واژه منش را برای رساندن این معنی برگزیدیم و آنرا نخستین بار در کتاب «علم النفس یا روان شناسی» که چاپ اول آن در سال ۱۳۱۷ انتشار یافت بکار بردیم. هیچیک از الفاظ عربی سبیه، طبع، خلق و نظائر آن برای افاده مقصود وافی بنظر نرسید. کلمه فارسی خو نیز مناسب نمی نمود، زیرا، چنانکه مثالهای نمونه ذیل میرسانند، بیشتر ب معنی عادت بکار میرود، در صورتی که عادت یکی از عناصر تشکیل دهنده مفهوم مورد نظر است.

فردوسی در آنجا که فرنگیس را وصف میکند میگوید:

«سیاوش چو روی فرنگیس دید	سرا پای آن ماه چون بنگرید،
قدی دید سرو و رخی دید ماه	فرو هشته در بر دو زلف سیاه؛
دهان و لبش بود گوهر نشان	سخن گفتنش بود گوهر نشان»

تا آنجا که می رسد به این بیت:

«نبود اندرو نیزیک خوی زشت	تو گوئی که او حور بود از بهشت»
---------------------------	--------------------------------

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

منش در اصطلاح تحلیل روحی یا روان کاوی<sup>۱</sup> معنی محدود تری دارد و از آن تسایلات اصلی را مراد میکنند که در طول زندگی پیوسته کمابیش بصورت بدوی خود یا بصورت تعالی یافته باقی میمانند و برای سایر صفات و عادات مکتسب زمینه‌ای مؤثر و نافذ تشکیل میدهند.

برای اینکه فرق منش بمعنی محدود و شخصیت یا منش بمعنی وسیع روشنتر شود، باید توجه داشت باینکه شخص در جریان زندگی در برابر عوامل گوناگون محیط و خانواده و مدرسه و حرفه و شغل و اجتماع تحول حاصل میکند و رفتارش که نمودار شخصیت او است در ادوار مختلف حیات دگرگونه میشود؛ ولی این تحول بیناعده نیست، بلکه بر پایه عوامل فطری و استعدادهای ذاتی او قرار دارد و متناسب با آنها صورت می‌گیرد. مجموع این عوامل که پایه و اساس شخصیت هستند منش، بمعنی محدود کلمه، خوانده شده است. ولی ما، چنانکه گفته شد، منش را بمعنی وسیع کلمه می‌گیریم و فرق آن را با شخصیت فقط اعتباری می‌دانیم.

**اقسام منش ها -** توجه به ارتباط و بستگی کامل روان و تن و تاثیر متقابل آنها در یکدیگر از دیر زمان پیوسته مورد توجه همگان بوده است. هر کس بتجربه شخصی (بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ساقط در پایان غزلی که مطلعش این است:

«فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشو کند در کارش»

می‌گوید:

دل حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود ناز پرورد وصال است مجو آزارش.

و نیز این مصراع معروف: «دلاخوکن به تنهایی که از تنها بلاخیزد»، و بسیاری مثالهای دیگر.

۱ - این کلمه فارسی شاید مفهوم پسیکانالیز (Psychoanalyse یا Psychoanalysis) را

درست نرساند، ولی چون سالهاست آقای ابراهیم خواجه‌وری که در آثار فروید، بنیان‌گذار این شعبه از دانش،

مطالعاتی دارند آنرا برگزیده ردر نوشته‌های خود بکار برده‌اند، مانیز از استعمال آن خودداری نکردیم،

بخصوص که فعلاً برای رساندن این معنی اصطلاح فارسی مناسبتری در نظر نداریم.

درسی یابد که کوچکترین عارضهٔ بدنی، مانند زکام و سرما خوردگی در چگونگی مشهودات حسی (احساس بو، احساس طعم . . .) و در طرز تفکر و رنگ عاطفه و در گفتار وی مؤثر است، تا چه رسد بتغییرات مهمتر و اختلالاتی که بر اثر بیماری یا اعمال دیگر در اعمال حیاتی بدن، در عمل غده‌های دارای ترشح داخلی، و در سلسلهٔ اعصاب و مراکز عصبی روی دهد که وضع و حال روانی ما را بکلی دگرگون می‌سازد. همچنین است کوچکترین عارضهٔ روانی، مانند نگرانی از وقوع احتمالی پیش‌آمندی نامطلوب که موجب اختلال اعمال بدنی (تنفس، جریان خون، هضم غذا . . .) می‌شود. البته عوارض سخت‌تر - مانند درد و رنج شدید، ترسهای موهوم، وسواس - با اختلالات بدنی مهمتری همراه خواهند بود. روش تحقیق روان و تن که یکی از طریقه‌های تحقیق روان‌شناسی است بر پایهٔ همین اصل مسلم ارتباط نزدیک این دو جنبهٔ وجود قرار دارد. گروهی از حکماء و پژوهندگان در ذکر انواع منش‌ها بیشتر به تأثیر تن و خصوصیات آن در روان توجه داشته‌اند. اینک چند مثال از طبقه‌بندی‌هایی که بر اساس این نظریه صورت گرفته است:

۱- بقراط و جالینوس منش را تابع مزاج می‌پنداشتند و چون مزاج‌ها را بر حسب غلبهٔ یکی از اخلاط - که به زعم آنها از چهار تجاوز نمی‌کرد و عبارت بودند از خون، صفرا، بلغم و سودا - چهار نوع میدانستند، منش‌ها را نیز به تبع مزاج‌ها چهار قسم ذکر می‌کردند و برای هر یک صفات صوری و اخلاقی معینی می‌شمردند. باین شرح:

**الف - دموی مزاج** جریان خورش تند است، ظاهری خوش‌آب و رنگ دارد و قوی بنیه بنظر میرسد؛ دست‌هایی گوشت‌آلود و گرم دارد و اشتهايش عالی و خوابش سنگین است.

دسوی مزاج اخلاقاً آدسی است خوش گذران ، خوش بین ، جدی و فعال ؛ ولی عمق ندارد و سطحی است .

**ب - صفراوی** مزاج باریک اندام است، پوست بدنش معمولاً گرم و خشک و زیتونی رنگ است؛ تنفس تند و حرکاتی مقطع دارد .

اخلاقاً تندخو، زود خشم ، جاه طلب، حسود و ثابت قدم است .

**ج- بلغمی** مزاج پرچربی و قطور است ؛ رنگ پوستش مایل بسرخ است ، عضلاتش شل و سست و حرکاتش کند هستند .

اخلاقاً زودانگیز، اجتماعی، کم فعالیت، وارفته و کند ذهن است .

**د- سوداوی** مزاج سید چهره و دراز اندام است؛ اعمال تنفسی و گردش خون او شست دارند؛ تیافته اش پرحرکت و چشمانش درخشان هستند .

اخلاقاً مضطرب و ناراضی و بدبین است و تأمل در کارش نیست . پر جنب و جوش است ولی پایداری و استقامت ندارد .

۲- نظریه دیگر این است که آدیپان بر حسب توسعه و رشد مخصوص پاره‌ای از اعضای عمده بدن چهار گروهند: عضلانی‌ها، ریوی‌ها، گوارشیها، و مخی‌ها؛ و هر گروه دارای خلق و خوی یا بنشی مخصوص هستند .

۳- طبق نظریه دیگر اهمیت با سلسله اعصاب و عمل دستگاه عصبی خواهد بود ، از این حیث مردم بچهار گروه تقسیم خواهند شد: افراد تندخویا باصطلاح عصبی، افراد ملایم و خون سرد، افراد معتدل، و افراد خوددار، یعنی مسلط بر نفس .

۴- نظریه دیگر بیشتر بدعمل غده‌های آندوکرین<sup>۱</sup> توجه دارد، یعنی غده‌هایی که مستقیماً هرمن در خون ترشح میکنند : مانند غده هیپوفیز<sup>۲</sup> و غده تیروئید<sup>۳</sup> زیرگلو و غده‌های فوق کلیه و غده‌های تناسلی و جز آن . از این نظر افراد آدسی

دو دسته خواهند بود: یک دسته «استه نیک ها»<sup>۱</sup> که مردمی پر هیجان، پرتکاپوولی متغیرو دمدسی هستند؛ و دیگر آسته نیک ها<sup>۲</sup> که افرادی آرام و سلایم و ثابت قدم و با استقامت هستند.

۵- نظریه دیگر از آن کرچمر<sup>۳</sup> روان پزشک آلمانی است که بر پایه نظریه بلولر<sup>۴</sup> گذاشته شده است. کرچمر آدمیان را از نظر صورت ظاهر بدن به سه گروه بایگفته خودش به سه تیپ تقسیم میکند و هر تیپ را دارای خلق و خوئی مخصوص میداند. این سه تیپ عبارتند از:

### تیپ بطنی<sup>۵</sup> . تیپ استخوانی<sup>۶</sup> . تیپ عضلانی<sup>۷</sup>.

۱- بطنی ها یا شکمی ها دارای قدی متوسط و شکمی برآمده و گردنی کوتاه هستند. معمولاً چاقند و رشدشان از پهنا است. از نظر اخلاق، اجتماعی و خوش برخورد، خوش خوراک و بذله گوهستند. ظاهر و باطنشان یکی است، در دل کینه، نگاه نمیدارند، زود باشخاص و اشیاء دل می بندند ولی به آسانی هم دل برمی کنند. بطنی ها در تقسیم بندی قدسا به بلغمی مزاجان شباهت دارند، و در تقسیم بندی یونگ، که خواهد آمد، در زمره برون گرایان محسوب میشوند.

۲- استخوانی ها، برعکس بطنی ها لاغر و باریک اندامند. یعنی رشدشان عمودی است و دارای استخوانهای برجسته، شکمی فرورفته، دنده های از زیر پوست نمایان و دست و پای دراز هستند.

از نظر اخلاق و منش استخوانی ها دیرجوش، گوشه گیر و انزوا دوست هستند؛ کمتر بعالم خارج توجه دارند، بیشتر در خود فرو میروند. گاهی ظاهری شاد و پر نشاط از خود نشان میدهند و گوئی از بودن در جمع و معاشرت با دیگران لذت

۱- Sthéniques

۲- Asthéniques

۳- Kretschmer

۴- Le pycnique

۴- Bleuler

۷- L'Atlétique

۶- Le Leptosome



می‌پسندند، ولی همیشه خود را بگوشه‌گیری و خیال‌پروری محتاج می‌بینند و از این وضع لذت حاصل می‌کنند. استخوانی‌ها برعکس بطنی‌ها دیر دل به کسی و بچیزی می‌بندند ولی دیر هم دل برمی‌کنند. معمولاً کینه در دل نگاه میدارند و بدبین هستند.

۳- عضلانی‌ها دارای استخوان بندی محکم، عضلاتی نیرومند و سینه‌ای فراخ هستند. حرکات و فعالیت و علاقه به اسپورت و کوه‌پیمائی و پیروزمندی در مسابقات و مقابله با مخاطرات از خصوصیات اخلاقی آنهاست؛ حساسیت استخوانی‌ها را ندارند و مانند بطنی‌ها خونسردند؛ اهل شوخی و بذله‌گوئی نیستند و بیشتر می‌خواهند جدی جلوه کنند، اگر هم شوخی کنند یا بذله‌ای بگویند معمولاً بی‌مزه و سطحی است.

۶- نظریه شلدن - بر تقسیم بندی‌هایی که بر پایه تأثیر انحصاری تن در روان قرار گرفته‌اند و بعضی از آنها اشاره شد ایراداتی وارد است. تقسیم بندی بقراط و جالینوس این اشکال را دارد که اولاً اخلاط را منحصر به خون و صفرا و بلغم و سودا پنداشته، ثانیاً از عوامل متعدد دیگری که علاوه بر اخلاط در چگونگی خلق و منش تأثیر فراوان دارند غفلت داشته است.

نظیر همین اشکال بر سایر تقسیم بندی‌های یاد شده وارد است. نظریه شلدن بواقع نزدیک‌تر می‌نماید. شلدن با توجه باینکه ادعای مبنی بر وجود رابطه علت و معلولی بین ساختمان بدن و اخلاق و رفتار از نظر علمی قابل دفاع نیست، قناعت میکند باینکه با محاسبه دقیق آماری معلوم بدارد که این رابطه موجود است ولی بصورت نسبت متقابل.

روش او در این تحقیق این است که اولاً بهر یک از سه عامل بدنی زیر بر حسب

۱- Sheldon دانشمند امریکائی معاصر.

درجه توسعه و رشدی که در هر کس دارند از ۱ تا ۷ نمره میدهد. این سه عامل عبارتند از:

۱- عامل آندومورفیک<sup>۱</sup> که اهمیت اعضای درونی بدن (قلب، ریه، معده...) را می‌رساند.

۲- عامل مزومورفیک<sup>۲</sup> مربوط به برجستگی خاص استخوانها و عضلات.

۳- عامل اکتومورفیک<sup>۳</sup> مربوط به اهمیت سلسله اعصاب.

ثانیاً در برابر این عوامل سه گانه از لحاظ روانی سه تیپ یا سه نوع منش که دارای بیست صفت اصلی هستند قرار میدهد، و باین نتیجه میرسد که:

۱- آندومورفیکها، مردمانی اجتماعی، ملایم در رفتار و گفتار، راحت طلب و از خود راضی هستند.

۲- مزومورفیکها، خود را جدی در وضع رفتار، فعال، حادثه جو، متجاوز، پرخاشجو و خشن نشان می‌دهند.

۳- اکتومورفیکها، مردمانی خوددار، کم تظاهر، سردم‌گریز و مسلط جلوه میکنند.

چنانکه اشاره شد با حساب مخصوص نسبت متقابل معلوم شده است ضریبی که بهر یک از افراد سه گروه بدنی بالاداده میشود، اهمیت نسبی هر یک از سه گروه روانی مربوط را بخوبی می‌رساند.

البته نتایجی را هم که از این روش تحقیق بدست می‌آید نمیتوان قطعی دانست؛ ولی چون این روش بر آزمایش و محاسبه آماری تکیه دارد، بیش از روشهای دیگری آنکه شرح داده شد قابل اعتماد است و بحقیقت و واقع نزدیک مینماید.

آنچه تا کنون بیان گردید نظر کسانی بود که در بیان منش و انواع آن بیشتر به بدن و اعمال بدنی توجه داشته‌اند. ولی، چنانکه در صفحات قبل ذکر شد،

۱- Endomorphique

۳- Ectomorphique

۲- Mésomorphique

گروهی دیگر از دانشمندان برای تعیین اقسام منش ها بیشتر صفات و خصایص روانی را در نظر گرفته و نوشیده اند از میان آنها عوامل و عناصر اصلی را مکشوف بدارند و آنها را بسنای طبقه بندی منش ها قرار دهند. اینک چند نمونه و مثال :

۱- ریویا آدسیان را به عفت گروه تقسیم میکرد، باین شرح :

۱- مردم بی اراده که نمیتوانند عزمی کنند و تصمیمی بگیرند.

۲- مردم بملوّن که مردم رأی و عقیده و عزم و تصمیم تازه ای دارند.

۳- مردم زودانگیخت ( حساس ) که کم رو، ترسو و زودرنج هستند و زندگی آنها

بیشتر درونی است.

۴- مردم فعال نه راحت نمی نشینند و کاری را تمام نکرده بکاری دیگر دست

می یازند.

۵- مردم راحت طلب که خود پسند و تنبل و از درد سر گریزان هستند.

۶- مردم فکورند فعالیت آنها در خارج نمایش ندارد و بیشتر صرف تحقیقات علمی

میشود.

۷- مردم معتدل که ادراک و انتعال و فعل را با رعایت تناسب و اعتدال تحت

فرمان عقل و اراده قرار میدهند.

۲- یونگ نظرش این است که همه مردمان یا برون گرا هستند، یا درون گرا.

برون گرایان کسانی هستند که بیشتر بعالم خارج یعنی به دیدنیها و شنیدنیها توجه

دارند و سایر حواس آنها نیز پیوسته در کار است. خلاصه اینکه خود را با محیط خارج

منطبق میسازند. درون گرایان افرادی هستند که بیشتر در خود فرو میروند و بعالم

درونی خود امعان نظر دارند و بعالم خارج و آنچه در پیرامون آنها میگردد کمتر توجه

میکنند. بعبارت دیگر، عالم را از دریچد چشم باطن خود می بینند و آنرا مطابق تصورات

۱- Ribot روان شناس فرانسوی او اخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم.

۲- Extravertis

۳- Introvertis

خود می‌خواهند و می‌پندارند.

البته همه مردم بمناسبت موقع و مقام گاهی برون‌گرا میشوند و زمانی درون‌گرا. ولی سردمانی هم هستند که عاده و معمولاً خود را برون‌گرا یا درون‌گرا نشان میدهند، یعنی به وجهی بارز و نمایان دارای یکی از این دو خصالت هستند. برون‌گرایان مردمی خون‌گرم، زود آشنا، اجتماعی، اهل معاشرت و گفت و شنود هستند. زود باشیاء و اشخاص و افکار دل می‌بندند، ولی به آسانی هم دل برمی‌کنند. مسافرت را دوست میدارند و به سیر آفاق و انفس می‌پردازند. اگر بخواهیم از روی آثار گویندگان گذشته خودمان نمونه برون‌گرائی را بجوئیم باید **شیخ سعدی** را نام ببریم.

اما درون‌گرایان برعکس، مردم گریز، دیر آشنا، محافظه‌کار و خیال‌پرورند؛ بدیگران بنظر احتیاط و احیاناً سوءظن مینگرند؛ دیربکسی یا بچیزی دل می‌بندند، ولی دردلبستگی و وفای بعهد پایدار هستند. از سخن سرایان گذشته میتوان **حافظ** را نمونه درون‌گرائی دانست. شدت وحدت برون‌گرائی ممکن است باعث هیستری شود و درون‌گرائی به تجزیه شخصیت و مالیخولیا منجر گردد.

#### ۱- Schizophrénie

۲- در آثار سعدی و حافظ اشعار فراوان میتوان یافت که دلالت بر منش برون‌گرائی یا درون‌گرائی

آنان دارند.

شیخ شیراز که برون‌گرا و مرد گفت و شنود و اهل سیر و سیاحت و مسافرت و معاشرت است میگوید:

خوش بود یاری و یاری در کنار مرغزاری      بارفیقان دست درهم و زحسودان برکناری  
راحت جان است رفتن با دلارامی بصحرا      عین درمان است گفتن درد دل با غمگساری الخ

در جای دیگر گوید:

«دلم از صحبت شیراز بکلی بگرفت      وقت آن است که پرسی خیر از بغدادم؟»  
«سعدی‌احب وطن گرچه حدیثی است شریف      نتوان مرد بسختی که در اینجا زادم.»  
و همچنین قصیده معروفی که با این بیت شروع میشود:

«بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار      که برو بحر فراخ است و آدمی بسیار.

بقیه حاشیه در صفحه بعد

## یونگ برای هر یک از دو گروه برون گرایان و درون گرایان چهارنوع فعالیت یا

بقیه حاشیه از صفحه قبل

.....

و پاره‌ای ابیات دیگر بدین قرارند:

چو ما کیان به درخانه چندبینی جور      چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار.  
گرت هزار بدیع الجمال پیش آید      بین و بگذرو خاطر بهیچیک مسپار

.....

مخالط همه کس باش تا بخندی خوش      نه پای بند کسی کز غمش بگریی زار» (الخ)

اما حافظ درون گرای بخون مشغول چندان علاقه‌ای بمعاشرت و گفت و شنود و سیر و سیاحت ندارد،

چنانکه میگوید:

بد ساقی می‌دقی که در جنت نخواهی یافت      کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را.  
و اگر هم بخواید جانی برود بد کوی یار      یا عازم بستان میشود و با نسیم صبا و گل‌ها  
ربلبها صحبت میدارد ، چنانکه غزلی را با این بیت آغاز میکند:  
«خلوت گزیده را بمانشا چه حاجتست؟

چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجتست؟»

و در غزلی دیگر میگوید:

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن      در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن  
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن      از دوستان جانی مشکل توان بریدن  
خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ      و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریدن  
گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن      گه سرعشق بازی از بلبلان شنیدن (الخ).  
در دل این شاعر درون گرا همیشه آتشی شعله‌ور است. در غزلی که ملاحظه این است:  
چو بشوی سخن اهل دل مگو که خطاست      سخن شناس نسی دلبرا خطا اینجاست»  
میگوید:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست      که من خوشم و او در فغان و در غوغاست  
مرا بکار جهان هر گز التفات نبود      رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست.  
از آن بدیر مغنم عزیز میدارند      که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.  
و غزلی دیگر را با این دو بیت پایان می‌بخشد:

بیان شوق چه حاجت؟ که حال آتش دل      توان شناخت زسوزی که در سخن باشد  
بسان سوسن اگرده زبان شود حافظ      چو غنچه پیش تو اش مهر بردهن باشد

عامل روانی قائل است که عبارتند از: **حدس و کشف، عاطفه، عقل، احساس** و **زینرو** منش ها را هشت نوع میداند بشرحی که خواهد آمد.

**۳- هی منس<sup>۱</sup> و ویرسما<sup>۲</sup>** از تحقیقات و آمار گیری‌هایی که در هلند صورت داده‌اند باین نتیجه رسیده‌اند که صفات اصلی سازنده شخصیت و منش عبارتند از: **انگیختگی، کار آوری و آهنکی**، و از چگونگی ترکیب این سه صفت یا عامل اصلی هشت نوع منش بوجود می‌آید.

پیش از آنکه به بیان این نظریه بپردازیم لازم است متوجه باشیم که نظریه به کثرت صفات و خصال آدمی، تشخیص صفات اصلی از میان آنها کاری بس دشوار است. آلپرت<sup>۳</sup> در زبان انگلیسی ۱۷۹۵۳ کلمه (از اسم و صفت) پیدا کرده است که صفات و خصال منش را میرسانند. بعضی از پژوهندگان برای رفع این دشواری و دست یافتن بصفت اصلی، روشهای جدید علمی - که روش تحلیل عوامل<sup>۴</sup> از آن جمله است - بکار برده و تقسیمات تازه‌ای از منش ها بدست داده‌اند.

تقسیم بندی **هی منس** و **ویرسما** که در زیره<sup>۵</sup> این تقسیمات جدید است توسط **رنه لوسن<sup>۶</sup> و گاستن برژه<sup>۷</sup>** و دیگران توضیح و تکمیل گردیده است.

چون این تقسیم بندی نسبتاً دقیق است و مخصوصاً استفاده از آن در عمل آسان می‌نماید، ما آنرا با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد و آنرا سبنای تحقیق درباره ارتباط جرم با چگونگی شخصیت جنایتکاران قرار خواهیم داد.

از تحقیقات **هی منس** و **ویرسما** این نتیجه بدست آمده است که عوامل سازنده منش که پایه و مایه شخصیت هستند، عبارتند از **انگیختگی و کار آوری و آهنکی**.

۲- Wiersma

۱- Heymans

۳- Allport روان‌شناس اجتماعی معاصر، استاد دانشگاه هاروارد.

۴- Analyse factorielle

۵- René Le Senne دانشمند فرانسوی معاصر.

۶- Gaston Berger دانشمند فرانسوی معاصر.

درجه شدت وضعف هر یک از این سه عامل و چگونگی ترکیب آنها هشت ساخت‌منشی، یعنی هشت نوع منش بشری که خواهد آمد بوجود می‌آورد. ما نخست به بیان این سه عامل اصلی می‌پردازیم.

**۱- انگیزختگی** - انگیزختگی عبارتست از هیجانی که تحت تأثیر حوادثی کم‌اهمیت تن و روان را عارض می‌گردد و تمام وجود آدمی را تکان میدهد. همه افراد بشر البته دارای صفت انگیزختگی هستند؛ یعنی در برابر پیش آمدهای زندگی تأثیر حاصل میکنند؛ ولی درجه این انگیزختگی در همه یکسان نیست: افرادی زود انگیزخت هستند و افرادی دیگر دیر انگیزخت. هر گاه به حدّ اعلاّی انگیزختگی نمره ده و بحدّ اقل آن نمره صفر بدهیم، کسانی که از ۰ بی‌الا نمره بگیرند، در طبقه افراد زود انگیزخت جای داده خواهند شد، و کسانی که از ۰ بیانی نمره داشته باشند از طبقه دیر انگیزخت خواهند بود. تحقیقات آماری «عی منش» و «ویر سما» صفات عمده‌ای را که با زود انگیزختگی نسبت متقابل عالی دارند معلوم داشته است. این صفات عبارتند از: خلق متغییر، شتابزدگی در کارها (عمل بی تأمل)، دلیل تراشی، دلسوزی، سخت‌گیری نسبت بدیگران (نقصان تسامح و مدارا)، دینداری، کمی حق دوستی (کمی علاقه نسبت به حقیقت). علوم انسانی و مطالعات فرهنگی صفات عمده‌ای که با دیر انگیزختگی همراهند بدین قرارند: یکنواختی خلق و خو، آسان‌گیری (تسامح و مدارا)، تسلط بر نفس و حق دوستی (علاقه مندی نسبت به حقیقت).

درجه انگیزختگی اشخاص را میتوان به وسائل مختلف بتقریب معلوم داشت. یکی از آن وسائل ملاحظه چگونگی زدن نبض یا اندازه‌گیری فشارخون آنهاست؛ وسیله

۱- ماواژه ساخت را برای رساندن مفهوم مکانیسم *Mécanisme* اختیار کرده‌ایم.

۲- برای تعبیر مفهوم کلمات اروپائی *Sensibilité* یا *Sensibility* ماواژه فارسی انگیزختگی را برگزیده و آنرا به کلمه حساسیت که امروز در موارد و بمعانی مختلف بکار می‌رود (چنانکه می‌گویند موضوع حساس، موقعیت حساس...) و برای افاضای مقصود هم وافق نیست. ترجیح داده‌ایم.

دیگر مطالعه جوابهایی است که به پرسشنامه‌های مخصوص می‌دهند. وسیله دیگر آزمودن آنهاست با تست‌هایی که معلوم میدارند چگونه اشیاء با ابزارهایی را که در اختیار آنها گذاشته شده است بکاری برند، یا بکاری اندازند. وسیله دیگر بررسی، خط آنهاست: از ملاحظه شیوه و چگونگی خط اشخاص میتوان درباره درجه انگیزختگی آنها اطلاعاتی بدست آورد.

## ۲- کار آوری.. مراد از کار آوری<sup>۱</sup> در اینجا جنب و جوش دائم و غیر لازمی که

بیشتر مولود زود انگیزختگی است نیست، بلکه مراد عملی است که در برابر مانعی و در جهت آن مانع و برای رفع آن از آدمی سر میزند. پس کسی را ما در زمره کار آوران قرار میدهم که برای درهم شکستن موانعی که در راه وصول بمقصود پیش آمده است، بطیب خاطر و بی آنکه بخود فشار آورد بکوشش و تکاپوی پردازد.

از نشانه‌های صفت کار آوری یکی فرار از بیکاری است: آدم کار آور حتی در اوقات فراغت خود را بکاری مشغول میدارد. دیگر توجه به انجام وظائف (اداری و حرفه‌ای...) است؛ دیگر امیدواری و استقلال طلبی و خوشروئی و خوش بینی و حسن کنجکاوی و مهارت در کارهای دستی است. اشخاص نا کار آور دارای صفات و رفتاری مخالف آنچه ذکر شد هستند.

برای تعیین درجه کار آوری اشخاص نیز پرسشنامه و بررسی خط و همچنین پاره‌ای تست‌ها که درجه مقاومت و پایداری را می‌رسانند بکار برده میشوند.

## ۳- آهنکی.. میان دو کیفیت نفسانی متوالی - مانند کنش و واکنش (عمل

و عکس العمل) - همیشه یک فاصله زمانی موجود است، چه هر کیفیت روانی همراه با جنبشی از سلولهای مغز است<sup>۲</sup>. این جنبش نیروی آن سلولها را کم میکند و برای اینکه این کمبود ترمیم شود و سلولهای مربوط مغز بحالت اول خود باز گردند و بتوانند

۱- واژه‌های فارسی «کار آوری» و «کار آور» را بجای کلمات فعالیت و فعال برگزیده‌ایم.

۲- چه آن کیفیت روانی را مقدم بر جنبش سلولی و علت آن بدانیم، چنانکه روحانی مذهبان معتقدند،

چه مؤخر و معلول آن بپنداریم، چنانکه مادی مذهبان می‌گویند.



با کیفیت روانی بعدی همراعی کنند<sup>۱</sup>، مدت زمانی لازم است. این زمان در مورد عمل و عکس العمل، زمان عکس العمل یا زمان واکنش خوانده میشود<sup>۲</sup>. زمان واکنش که برای ترسیم نیرو لازم است در بعضی افراد کوتاه است و در بعضی دیگر دراز. ما آنها را **زودآهنگ** و **دیرآهنگ** میخوانیم<sup>۳</sup>. پس زودآهنگان رفتاری دارند سریع و پرنمایش، یعنی جالب توجه؛ و دیرآهنگان رفتاری که آرام و کند است و جالب توجه نمی‌کند.

توجه **یونگ** باین دو گروه زودآهنگان و دیرآهنگان بوده که مبنای طبقه بندی **سپروف او** - یعنی تقسیم آدمیان به دو گروه «برون گرایان» و «درون گرایان» - واقع شده است.

از صفات عمده زودآهنگان این است که افرادی خوش برخورد هستند و سبب زودآب جلوه میکنند، ولی عمیق و جدی نیستند. برخلاف دیرآهنگان که برخوردی سرد دارند، ولی غالباً مردمانی سؤقتر و متین و قابل اعتمادند. سایر صفات زودآهنگان بدینتر است:

برجنب و جوش، تند کار و بی تأمل، زود گذشت، سریع در دوستی و دشمنی، پیوسته در جستجوی دوستان تازه و تأثرات جدید، زود باور، خواهان تغییر، جویای نتایج فوری، دارای رفتار متناقض و فکری سطحی، نیازمند بتفریحات و لذات مادی، متمایل به شوخیهای نیش دار، دارای اختلال در تمایل جنسی. زودآهنگان علاوه بر این صفات مردمانی «سرف و ولخرج» هستند و خود را چندان پای بند صداقت و وفای بعهده نشان نمی‌دهند.

از صفات عمده دیرآهنگان یکی این است که مدتی مدید تحت تأثیر امور باقی

۱- یا آنها بوجود آورند.

۲- برای توضیح بیشتر درباره زمان عکس العمل رجوع شود به کتاب روان شناسی بقلم دکتر سیاسی،

چاپ ششم صفحه ۴۰-۳۸.

۳- منشن شناسان فرانسوی زبان زودآهنگان را *Les Primaires* و دیرآهنگان را *Les Secondaires*

میخوانند. کلمات فارسی که ما برگزیده ایم برای ادای مقصود مناسبتر بنظر میرسند.

میمانند، نمیتوانند خود را تسلی دهند، کینه توز و انتقام جو هستند، در دوستی و محبت باثباتند، بخاطرات گذشته و عقایدی که پیدا کرده اند دلبستگی دارند، نسبت به عادات خود با وفا میمانند، رفتارشان مبتنی بر دور بینی و مآل اندیشی است، بعهده خود وفا میکنند، با دلیل سخن میگویند، بیشتر با شیاء توجه دارند تا با اشخاص، و بطور کلی طبق اصول و موازین معمول زندگی میکنند.

وسایلی که برای تشخیص و تفکیک زود آهنگان از دیر آهنگان بکار برده میشوند عبارتند از: پرسشنامه ها و خط شناسی و پاره ای تست های مخصوص و تحقیقات آزمایشگاهی.

«ویرسما» سرعت انتقال را در عده ای از مردمان مالیخولیائی و «مانیائی» با اندازه گیری مدت احساسات لمسی و بصری معلوم داشته و باین نتیجه رسیده است که در مالیخولیائیان زمان ترمیم (یا واکنش) دوبار درازتر از زمان ترمیم در افراد بهنجار (سالم طبیعی) است، و در «مانیائیان» سه بار کوتاه تر از آن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی